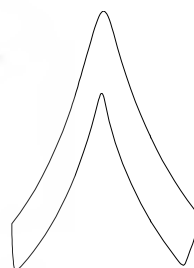


ایران و روسیه: از موازنه قدرت تا مسئله هویت

محمود شوری*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



* محمود شوری مدیر گروه مطالعات اوریسیای معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات
استراتژیک می‌باشد. (shoori@csr.ir)

این مقاله حاصل پژوهشی با عنوان «ایران و روسیه: واکاوی گفتمان‌ها و نقش غرب» است.

تاریخ تصویب: ۱۳۸۸/۳/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۲/۲۲

فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۸، صص ۲۴۲-۲۱۹.

چکیده

رهیافت‌های نظری مختلف در حوزه روابط بین‌الملل پاسخ‌های متفاوتی به ابهام‌ها و پرسش‌های موجود در مورد دلایل گسترش روابط ایران و روسیه در دوره اخیر می‌دهند. درحالی‌که رویکردهای واقع‌گرایانه تلاش می‌کنند تا موضوع همکاری‌های ایران و روسیه را موضوعی در چهارچوب روابط قدرت‌های بزرگ و کوشش‌های دائمی این قدرت‌ها برای ایجاد موازنه تعریف کنند، رویکردهای لیبرال‌انگیزه‌ها و اهداف دو کشور از برقراری این سطح از روابط را به منافع و انگیزه‌های مادی و اقتصادی دو کشور مرتبط می‌نمایند. در این میان، موضوعی که هر دو گروه کم‌وبیش آن را نادیده می‌گیرند، این است که هم ایران و هم روسیه در دوره پس از فروپاشی شوروی به لحاظ تحولات هویتی در شرایطی به سر می‌بردند که نیاز مبرمی به بازسازی هویتی خود احساس می‌کردند. فرض مقاله حاضر این است که ایران و روسیه در این دوره، که همچنان ادامه دارد، علاوه‌بر آنکه منبعی برای تأمین نیازهای امنیتی و یا منافع مادی کمیاب یکدیگر (ارزهای معتبر برای روسیه و فناوری‌های تحریم‌شده برای ایران) تلقی می‌شدند، منبعی برای تأمین نیازهای هویتی یکدیگر نیز به شمار می‌رفتند. ادعای ما این است که طی دوره پس از فروپاشی شوروی، ایران مهم‌ترین دلیل و به‌عبارت بهتر مهم‌ترین عرصه‌ای بوده که به روسیه امکان بازیگری به مثابه یک قدرت بزرگ جهانی را بخشیده و به‌طور متقابل نیز رفتارهای روسیه یکی از مهم‌ترین موانع انزوای بین‌المللی ایران در دوره اخیر بوده است.

واژه‌های کلیدی: ایران، روسیه، غرب، نظریه‌های روابط بین‌الملل، موازنه قدرت

مقدمه

ایران و روسیه در دوره پس از جنگ سرد - به‌رغم آنکه تا پیش از آن در هیچ‌یک از دوره‌های تاریخی روابط نزدیک و درعین‌حال برابری را تجربه نکرده بودند - سطحی از روابط دوجانبه را برقرار کردند که در برخی از زمینه‌ها نگرانی‌های زیادی را برای قدرت‌های بزرگ غربی ایجاد کرده و فی‌نفسه به یک مسئله بین‌المللی تبدیل شده است. روسیه - و تا حدودی چین - نه‌تنها متهم به حمایت‌های فناورانه از برنامه هسته‌ای ایران هستند، بلکه به لحاظ سیاسی نیز مهم‌ترین مانع بر سر راه اعضای شورای امنیت برای اتخاذ تصمیم‌های شدیدتر علیه ایران به‌شمار می‌آیند.

طی یک دوره کشمکش میان ایران و قدرت‌های غربی بر سر موضوعات مختلف، اقدامات و مواضع روسیه، اگرچه در حد انتظار مردم و احتمالاً رهبران ایران نبوده است، اما بحث‌ها و پرسش‌های فراوانی را در میان تحلیلگران و سیاستمداران برانگیخته و از نظر کشورهای غربی همچنان فضا و مسیر را برای بازیگری ایران باز گذارده است. روسیه در حالی متهم ردیف اول در زمینه تجهیز ایران به فناوری هسته‌ای و تسلیحات پیشرفته به‌شمار می‌رود که هنوز پرسش‌های زیادی در مورد ماهیت و ابعاد روابط دو کشور وجود دارد.

پرسش‌ها و پاسخ‌ها

سیاستمداران و تحلیلگرانی که روابط ایران و روسیه را تحلیل می‌کنند، با مجموعه‌ای از پرسش‌ها و ابهام‌ها در این زمینه مواجه هستند: چرا ایران و روسیه به‌رغم آنکه خاطرات تاریخی چندان خوشایندی از یکدیگر ندارند، در دوره پس از



فروپاشی شوروی روابط متعادل و نزدیکی را با یکدیگر برقرار کرده‌اند؟ چرا روسیه به‌رغم نزدیکی بیشتر جغرافیایی با ایران، به اندازه کشورهای غربی نگران دستیابی احتمالی ایران به تسلیحات هسته‌ای نیست؟ چرا روس‌ها به‌رغم اینکه تقویت نظامی ایران و دستیابی ایران به تسلیحات پیشرفته می‌تواند برای آنها یک تهدید جدی باشد، به همکاری با ایران در این زمینه ادامه می‌دهند؟ چرا کوشش چندین ساله رهبران امریکا برای تطمیع، تهدید و یا متقاعد کردن روسیه به قطع همکاری‌های هسته‌ای و نظامی با ایران تاکنون به نتایج مورد نظر امریکا نینجامیده است؟ چرا روسیه در آغاز دوره جدید حیات بین‌المللی خود ایران را یک تهدید تلقی نکرد و امریکا را، با وجود آنکه در آن زمان امید و همچنین نیاز زیادی به همکاری با غرب داشت، همچنان به‌عنوان یک تهدید قلمداد کرد؟ چرا موضوع جریان‌های اسلامی به‌ویژه در قلمرو روسیه در عرصه روابط ایران و روسیه عامدانه از سوی هر دو طرف مورد کم‌توجهی قرار می‌گیرد؟ و نهایتاً اینکه چرا ایران و روسیه به‌رغم رقابت تاریخی در قفقاز، خزر و آسیای مرکزی تلاش می‌کنند تا اقدامات یکدیگر را در این مناطق با حسن‌نیت مورد ارزیابی قرار دهند؟

رهیافت‌های نظری مختلف در حوزه روابط بین‌الملل پاسخ‌های متفاوتی به پرسش‌های مطرح‌شده در مورد روابط ایران و روسیه می‌دهند. از نظر تحلیل‌های مبتنی بر رهیافت واقع‌گرایی اغلب این پرسش‌ها یک پاسخ ساده و درعین‌حال تعیین‌کننده دارند؛ ضرورت ایجاد موازنه در برابر قدرت و یا تهدید امریکا. واقع‌گرایان با تأکید بر مفاهیمی مانند امنیت و قدرت، همکاری‌های استراتژیک میان ایران و روسیه را ناشی از احساس تهدید مشترک دو کشور از سوی امریکا و یا ناشی از تمایل آنها به برقراری موازنه قدرت با این کشور تفسیر می‌کنند. هر دو کشور ایران و روسیه در پی آن هستند که در برابر یکجانبه‌گرایی و یا تهدیدات امریکا سطحی از موازنه قدرت را ایجاد کنند و از طریق مشارکت‌های استراتژیک در برابر نفوذ بی‌محابای این کشور در آسیای مرکزی و قفقاز مقاومت کنند. از دیدگاه نئورئالیست‌ها، بروز سیاست خارجیِ خشن‌تر و تهاجمی‌تر در روسیه نتیجه طبیعی و در واقع مثبت فشارهای ساختاری ایجادشده به‌وسیله نظام بین‌المللی است. (Hopf, 1999: 61) دولت‌هایی که روابط را به مثابه عرصه رقابت مورد توجه قرار

ندهند به شدت به خاطر آرمان‌گرایی‌شان تنبیه خواهند شد. (Hopf, 1999: 61)

رنالیست‌ها در تمامی شاخه‌های آن از رنالیست‌های ساختاری گرفته تا رنالیست‌های تدافعی و تهاجمی، این نکته را می‌پذیرند که روسیه یکی از دو، سه و یا چند قدرتی است که به نظام موازنه قدرت پس از جنگ سرد عینیت بخشیده‌اند. اما این نظریه‌ها در این مورد که چنین موازنه‌ای چگونه برقرار شده و یا اینکه چگونه عمل می‌کند و احتمالاً چه آینده‌ای برای آن قابل تصور است اتفاق نظر ندارند.

لیبرال‌ها و منتقدان تحلیل‌های رنالیستی از روابط ایران و روسیه، در مقابل، ترجیح می‌دهند به جای ارتقای سطح تحلیل به عرصه روابط میان قدرت‌های بزرگ (سیاست بالا)، ابعاد مختلف این رابطه را در سطوح دوجانبه یا منطقه‌ای (سیاست سفلی)، تحلیل کنند. به اعتقاد استفن بروک و ویلیام بافورت، «شواهد اندکی وجود دارد که تمایل به ایجاد موازنه در برابر قدرت امریکا توضیح‌دهنده این روابط [روابط ایران و روسیه] باشد. امنیت منطقه‌ای و انگیزه‌های اقتصادی به‌طور دائمی در خط مقدم این انگیزه‌ها قرار دارند.» (Brooks and Wohlforth, 2005)

در متن گفتمان لیبرال، فهم این موضوع که چرا دولت‌ها با یکدیگر همکاری می‌کنند، اساساً مسئله پیچیده و دشواری نیست. مزیت مطلق دولت‌ها در ایجاد یک رابطه مبتنی بر سود متقابل، آنها را متقاعد به برقراری چنین روابطی می‌کند، هرچند تمایل دولت‌ها به فریبکاری و «سواری گرفتن رایگان»^۱ مانع مهمی در این مسیر به حساب می‌آید. درحالی‌که به نظر می‌رسد رویکردهای واقع‌گرایانه تلاش می‌کنند تا موضوع همکاری‌های ایران و روسیه را موضوعی در چهارچوب روابط قدرت‌های بزرگ و کوشش‌های دائمی این قدرت‌ها برای ایجاد موازنه تعریف کنند، رویکردهای لیبرال انگیزه‌ها و اهداف دو کشور از برقراری این سطح از روابط را به منافع و انگیزه‌های مادی و اقتصادی دو کشور مرتبط می‌کنند. موضوعی که هر دو گروه کم‌وبیش آن را نادیده می‌گیرند، این مسئله است که هم ایران و هم روسیه در دوره پس از فروپاشی شوروی به لحاظ تحولات هویتی در شرایطی به‌سر می‌بردند که نیاز مبرمی به بازسازی هویتی خود احساس می‌کردند.



فرض مقاله حاضر این است که ایران و روسیه در این دوره، که همچنان ادامه دارد، علاوه بر آنکه منبعی برای تأمین نیازهای امنیتی و یا منافع مادی کمیاب یکدیگر (ارزهای معتبر برای روسیه و فناوری‌های تحریم‌شده برای ایران) تلقی می‌شدند، منبعی برای تأمین نیازهای هویتی یکدیگر نیز به شمار می‌رفتند. ادعای ما این است که طی دوره پس از فروپاشی شوروی، ایران مهم‌ترین دلیل و به‌عبارت بهتر مهم‌ترین عرصه‌ای بوده که به روسیه امکان بازیگری به‌مثابه یک قدرت بزرگ جهانی را بخشیده است.

در این مقاله، ابتدا به این پرسش که چرا تحلیل‌های موجود از روابط ایران و روسیه (اعم از تحلیل‌های رئالیستی یا لیبرال) چندان توضیح دهنده نیستند؟ - و یا اینکه همه‌چیز را در این زمینه نمی‌گویند؟ - پاسخ گفته خواهد شد و سپس تلاش می‌شود تا بر مبنای رویکردی سازه‌انگارانه به سیاست بین‌الملل، ادعاهای مطرح‌شده مورد ارزیابی قرار گیرد. مقاله حاضر بر مبنای دو فرض بنیادین در رویکرد سازه‌انگارانه به سیاست بین‌الملل بنا گذاشته شده است: نخست اینکه این هویت‌ها هستند که منافع دولت‌ها را تعریف می‌کنند و دوم اینکه هویت‌ها در یک فرایند اجتماعی برساخته می‌شوند. همان‌گونه که *الکساندر ونت* تأکید می‌کند، ساختار اجتماعی به انحای مختلف حائز اهمیت است؛ با قوام بخشیدن به هویت‌ها و منافع، با کمک به کنشگران برای یافتن راه‌حل‌های مشترک برای مشکلات، با تعریف انتظارات برای رفتارها، با تکوین تهدیدات و غیره. (ونت، ۱۳۸۴: ۳۶)

رویکردهای نظری به روابط ایران و روسیه

درخواست‌های مکرر قدرت‌های غربی از روسیه در مورد قطع همکاری‌های هسته‌ای و نظامی با ایران و همچنین مقاومت این کشور در برابر این فشارها و عدم ارائه پاسخ مطلوب و مورد نظر غرب از سوی این کشور، فی‌نفسه به این معناست که نوع روابط ایران و روسیه در کلیت خودش موضوعی است که در سطح روابط قدرت و در چهارچوب روابط میان قدرت‌های بزرگ می‌تواند مورد تحلیل قرار گیرد. اگرچه معلوم نیست ایران و روسیه علاقه زیادی داشته باشند که روابط خود را در چنین سطحی تعریف کنند، اما اغلب نظریه‌پردازانی که وضعیت بین‌المللی

پس از جنگ سرد را مورد تحلیل قرار داده‌اند، در تحلیل موقعیت و رفتار روسیه، همکاری‌های این کشور با ایران را در چهارچوب تعاملات روسیه و غرب مورد توجه قرار داده‌اند.

در غرب نیز عبارات و گزاره‌های توضیح‌دهنده روابط ایران و روسیه اغلب حول مفهوم «تهدید» مفهوم‌بندی شده‌اند و کوشش مستمری نیز برای خطرناک جلوه دادن و تهدیدآمیز وانمود کردن این روابط وجود دارد. رؤسای جمهور امریکا در اغلب گفت‌وگوهای دوجانبه با رهبران روسیه و یا به مناسبت‌های مختلف بر این موضوع تأکید کرده و می‌کنند که تقویت ظرفیت‌های هسته‌ای و توانمندی‌های نظامی ایران توسط روسیه می‌تواند خطری بالقوه برای صلح و امنیت جهانی باشد. انعکاس این تلاش‌ها در تحلیل‌های نظری از روابط ایران و روسیه، بسیاری از تحلیلگران را وسوسه می‌کند که موضوع رابطه ایران و روسیه را تنها در چهارچوب رابطه کلان روسیه و غرب و در متن گفتمان واقع‌گرایی ببینند. این مسئله، همچنین حاکی از این است که به‌رغم پایان جنگ سرد و بروز شرایط گفتمانی جدید، گفتمان موازنه قدرت همچنان در ذهنیت بسیاری از سیاستمداران غربی گفتمان غالب را تشکیل می‌دهد. با این حال، هرگونه تحلیلی از روابط ایران و روسیه در چهارچوب نظریه‌های واقع‌گرایی مستلزم ارائه تبیینی از موقعیت دو کشور در وضعیت بین‌المللی و پاسخ به سه پرسش اساسی است: موازنه در برابر چه قدرتی؟ با چه هدفی؟ و چگونه؟ آیا نظریه‌های واقع‌گرایی توضیح قانع‌کننده‌ای برای این پرسش‌ها دارند؟

به‌رغم آنکه گرایش غالبی در میان تحلیلگران وجود دارد که روابط ایران و روسیه را در چهارچوب تلاش دو کشور برای ایجاد موازنه در برابر تهدید امریکا تحلیل و تفسیر کنند، تاکنون نظریه‌پردازان واقع‌گرا علاقه زیادی به تحلیل و تبیین موقعیت روسیه در صحنه بین‌المللی در دو دهه اخیر از خود نشان نداده‌اند. این مسئله احتمالاً از این موضوع ناشی می‌شود که روسیه طی این سال‌ها آن میزان از ثبات رفتاری را که بتواند مبنای تحلیل این نظریه‌پردازان قرار بگیرد از خود نشان نداده است. برخلاف ثباتی که در رفتار چین در سطح بین‌المللی مشاهده می‌شود، روسیه در دو دهه گذشته رفتارهای متناقضی را، از

تعارض و رویارویی در کوزوو و گرجستان گرفته تا همکاری و همسویی در جریان بحران افغانستان و در چهارچوب نهادهایی مانند گروه هشت کشور صنعتی، به نمایش گذاشته است.

پس از نقدها و تردیدهایی که پس از پایان جنگ سرد در مورد قابلیت توضیح‌دهندگی نظریه واقع‌گرایی مطرح شد، کنت والتز در سال ۲۰۰۰ طی مقاله‌ای تلاش کرد تا بگوید همچنان واقع‌گرایی ساختاری و موازنه قدرت از شایستگی بیشتری - در مقایسه با سایر نظریه‌ها و مفاهیم - برای تحلیل شرایط موجود در سطح بین‌المللی برخوردار است. به اعتقاد والتز، با سقوط اتحاد جماهیر شوروی، نظام سیاسی بین‌المللی در وضعیت تک‌قطبی قرار گرفت و ایالات متحده آمریکا با فاصله قابل توجهی نسبت به سایر قدرت‌های بزرگ به عنوان تنها قدرت برتر جهانی مورد شناسایی سایرین واقع شد. باین حال از نظر والتز این مسئله به این معنا نبود که چنین وضعیتی قابلیت تداوم زیادی داشته باشد. به گفته والتز، «در چهارچوب یک نظریه ساختاری، وضعیت تک‌قطبی از کمترین ماندگاری در شکل‌بندی بین‌المللی برخوردار است» (Waltz, 2000: 27). دلایل والتز برای این ادعا این است که «قدرت نامتوازن هر اندازه ماهرانه اداره شود، یک خطر بالقوه برای سایر کشورهاست. دولت قدرتمند ممکن است رفتار خود را تلاشی در راه صلح، عدالت و یا رفاه در جهان تعریف کند - کما اینکه آمریکا چنین کرد - اما این واژه‌ها به میل قدرتمندان تعریف می‌شوند و ممکن است با تمایلات و منافع سایر دولت‌ها در تعارض قرار بگیرند. در سیاست بین‌الملل قدرت بی‌چون و چرا دفع خواهد شد و دیگران را به سمت برقرار ساختن توازن سوق می‌دهد» (Waltz, 2000: 28).

بر مبنای چنین تصویری، والتز معتقد است به لحاظ نظری باید در انتظار شکل‌گیری توازن مجدد در نظام بین‌الملل بود. کاندیداهای تبدیل شدن به قدرت‌های بزرگ آینده و بالطبع، شکل‌گیری مجدد توازن از نظر والتز، عبارتند از: ائتلافی تحت رهبری اتحادیه اروپا یا آلمان، چین، ژاپن و با یک فاصله بیشتر روسیه. (Waltz, 2000: 30) از نظر والتز، شکل‌گیری وضعیت چندقطبی نه تنها رقابت میان قدرت‌های بزرگ را کاهش نمی‌دهد، بلکه موجب تشدید آن نیز خواهد شد.

در یک جهان با بیش از دو قطب، «دولت‌ها برای حفظ امنیت خود هم بر تلاش‌های داخلی، و هم بر تشکیل اتحادهایی که می‌توانند با دیگران ایجاد کنند، تکیه خواهند کرد. رقابت در یک نظام چندقطبی بسیار پیچیده‌تر از رقابت در یک جهان دوقطبی است، زیرا عدم قطعیت‌ها در مورد توانمندی‌های مقایسه‌ای دولت‌ها، به موازات افزایش تعداد آنها افزایش پیدا می‌کند و برآوردها از میزان انسجام و قدرت ائتلاف‌ها نیز دشوارتر است» (Waltz, 2000: 5).

والتز در این مقاله تلاش می‌کند با ارائه استدلال‌ها و شواهد مختلف نشان دهد نظام بین‌المللی به همان اندازه که در گذشته بوده است، مبتنی بر آنارشی، موازنه قدرت و خودیاری^۱ است. حتی اگر تمامی دولت‌ها دموکراتیک شوند، ساختار سیاست بین‌الملل آنارشیک باقی خواهد ماند و حتی گسترش نهادهای بین‌المللی و تقویت وابستگی متقابل میان دولت‌ها نیز در این وضعیت تغییری ایجاد نخواهد کرد. در فضایی که والتز ترسیم می‌کند، روابط میان ایران و روسیه معنای روشن و مشخصی دارد که از چهارچوب گزاره محوری در گفتمان واقع‌گرایی، یعنی ضرورت موازنه در برابر قدرت برتر خارج نیست. روسیه به‌عنوان یک قدرت بزرگ علی‌القاعده تلاش خواهد کرد تا از تمامی ظرفیت‌های ممکن برای ایجاد موازنه در برابر امریکا بهره‌برد. هرچند والتز معتقد است بنیان‌های ضعیف قدرت در روسیه این کشور را چندگام از سایر قدرت‌های بزرگ عقب‌تر نگاه داشته، اما این مسئله مانع از تلاش‌های موازنه‌جویانه این کشور نشده است.

از تحلیلی که والتز درخصوص رابطه میان چین و روسیه ارائه می‌کند، می‌توان این‌گونه برداشت کرد که وی روابط میان ایران و روسیه را نیز در یک مقیاس پایین‌تر در همین چهارچوب تحلیل می‌کند. از نظر والتز نوع برخورد ایالات متحده با روسیه و چین و یکجانبه‌گرایی این کشور در دوره پس از فروپاشی شوروی، این دو کشور را با تمامی اختلافات تاریخی و مشکلات مرزی‌شان به‌سمت همکاری با یکدیگر سوق داده است. «فراری دادن روسیه به‌وسیله گسترش ناتو و فراری دادن چین به‌وسیله مورد خطاب قرار دادن رهبران این کشور درخصوص اینکه چگونه کشورشان را اداره کنند، سیاست‌هایی هستند که تنها از عهده یک کشور قدرتمند بی‌چون و چرا برمی‌آید

و تنها یک نادان و سوسه می‌شود که آن را دنبال کند.» (Waltz, 2000: 38)

کنت والتز در تحلیلی که از فرایند شکل‌گیری موازنه قدرت جدید در دوره پس از جنگ سرد ارائه می‌کند، عمدتاً مفهوم سنتی موازنه یا موازنه سخت^۱ را مدنظر قرار می‌دهد که به گفته رابرت پیپ^۲ بر ایجاد تأسیسات نظامی، اتحادهای نظامی، انتقال فناوری نظامی و موارد مشابه تأکید می‌کرد، و یا به گفته استفن والت^۳ ایجاد ائتلافی هم‌سنگ و به حد کافی قدرتمند برای کنترل قدرت مسلط را جست‌وجو می‌کرد. درحالی‌که در دوره پس از جنگ سرد چنین تلاش‌هایی بیشتر از جانب خود امریکا و نه از جانب سایر قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه کشورهای مسئله‌برانگیزی مانند چین و روسیه دنبال شده است. گسترش ناتو به شرق، خروج یکجانبه از پیمان موشک‌های ضدبالستیک، استقرار سپر دفاع موشکی در کشورهای اروپای شرقی و ایجاد پایگاه‌های نظامی جدید در خاورمیانه و حتی برخی از کشورهای آسیای مرکزی تنها بخشی از اقداماتی هستند که توسط امریکا در دوره پس از جنگ سرد دنبال شده است. در مقابل چنین اقداماتی، روسیه و چین، حتی در چهارچوب سازمان همکاری شانگهای، احتیاط زیادی به خرج می‌دهند تا این سازمان به‌عنوان یک سازمان امنیتی - نظامی و به‌عنوان وزنه مقابل ناتو مطرح و شناخته نشود. مهم‌ترین نمونه‌ای که نظریه‌پردازان واقع‌گرا در مورد پیوندهای استراتژیک روسیه و چین به آن اشاره می‌کنند، انعقاد پیمان مشارکت استراتژیک میان دو کشور در سال ۲۰۰۱ است که فاقد هرگونه ابعاد سخت‌افزاری است. در سال‌های گذشته جهان بسیار بیشتر از آنکه شاهد تلاش‌های موازنه‌جویانه سایر قدرت‌های بزرگ باشد، شاهد تشدید اقدامات یکجانبه‌گرایانه امریکا بوده است.

در سال‌های اخیر، به‌ویژه پس از مخالفت صریح سه کشور آلمان، فرانسه و روسیه با حمله نظامی امریکا به عراق در آغاز سال ۲۰۰۳، نظریه‌پردازانی مانند پائول^۴، استفن والت و رابرت پیپ به‌منظور تطبیق بیشتر نظریه واقع‌گرایی با شرایط

1. Hard Balance
2. Robert A. Pape
3. Stephen Walt
4. T.V. Paul



موجود جهانی، تلاش کردند تا تعریف وسیع تری از مفهوم موازنه قدرت ارائه کنند. به اعتقاد این نظریه پردازان قدرت‌های بزرگ در دوره پس از جنگ سرد شکل جدیدی از توازن بخشی را دنبال می‌کنند که همانند گذشته مبتنی بر تلاش‌های سخت‌افزاری نیست.

استفن والت در مقاله نسبتاً مفصلی تلاش می‌کند تا بگوید چگونه با وجود برتری بی‌چون و چرای امریکا در جهان هنوز تلاش برای ایجاد موازنه در چهارچوب مفهوم موازنه نرم می‌تواند معنا و مفهوم داشته باشد. به اعتقاد والت، کشورها از کوشش‌های موازنه‌جویانه خود در برابر امریکا سه هدف را دنبال می‌کنند:

❖ اول، آنها ممکن است به منظور افزایش توانایی خود برای مقاومت در برابر فشارهای امریکا به ایجاد موازنه دست بزنند؛

❖ دوم، اقدام مشترک می‌تواند راهی برای بهبود موقعیت چانه‌زنی کشورها در مذاکرات جهانی اعم از مسائل مربوط به تجارت، مسائل زیست‌محیطی و... یا موضوعات سیاست بالا مانند استفاده از نیروی نظامی باشد؛

❖ سوم، موازنه نرم همچنین می‌تواند با هدف شلیک اختار دیپلماتیک برای یادآوری به امریکا باشد که نمی‌تواند تبعیت سایر دولت‌ها را بدیهی تلقی کند. (Walt, 2004: 14)

والت دلایل مختلفی را برای تأیید ادعای خود ارائه می‌کند، اما آنچه به موضوع روسیه و روابط این کشور با ایران مربوط می‌شود، این است که به اعتقاد والت علاقه‌مندی روسیه به همکاری با ایران در کنار کوشش‌های دیگری همچون همکاری‌های استراتژیک روسیه و چین بخشی از تلاش‌های هر سه کشور برای ایجاد موازنه نرم در برابر قدرت فراگیر امریکاست. به گفته استفن والت، روسیه و ایران به آرامی مشارکت استراتژیک خود را از سال ۲۰۰۰ توسعه داده‌اند که حداقل بخشی از آن در پاسخ به رخنه و نفوذ در حال گسترش امریکا در منطقه بوده است. والت تأکید می‌کند روسیه و ایران تلاش مشترکی را برای محدود کردن نفوذ ایالات متحده و متحدانش (ترکیه و اسرائیل) آغاز کرده‌اند. همکاری‌های ایران با روسیه پاسخی استراتژیک به تلاش‌های امریکا برای توسعه

نفوذ خود در منطقه از طریق همکاری با ترکیه، گرجستان، آذربایجان و ازبکستان است. (Walt, 2004: 14)

رابرت پیپ نیز این فرضیه را که قدرت‌های بزرگ پس از پایان جنگ سرد علاقه و یا دلیلی برای ایجاد موازنه در برابر امریکا ندارند و یا قادر به ایجاد چنین موازنه‌ای نیستند، مورد سؤال قرار می‌دهد و مثال‌های متعددی ذکر می‌کند که سایر قدرت‌های بزرگ مانند کشورهای اروپایی، چین، روسیه، ژاپن و حتی قدرت‌های منطقه‌ای مانند برزیل کوشیده‌اند تا به شیوه‌های مختلف در برابر اقدامات ایالات متحده واکنش‌های موازنه‌جویانه از خود نشان دهند. به گفته پیپ، در مرحله جدید موازنه قوا احتمال کمی وجود دارد که فرانسه، آلمان، روسیه، چین، ژاپن و دیگر کشورهای مهم منطقه‌ای با ابزارهای سنتی موازنه سخت به اقدامات امریکا پاسخ بگویند. مقابله مستقیم با تفوق ایالات متحده برای هر دولتی به‌طور انفرادی بسیار پرهزینه است و برای تعدادی از دولت‌ها که با هم کار می‌کنند نیز حداقل تا زمانی که قدرت‌های بزرگ مطمئن شوند اعضای ائتلاف توازن‌کننده به‌صورت هماهنگ عمل خواهند کرد، بسیار پُرخطر خواهد بود. در عوض قدرت‌های بزرگ مایلند تا آنچه من تدابیر «توازن‌بخشی نرم»^۱ می‌نامم اتخاذ کنند؛ این تدابیر اقداماتی هستند که برتری نظامی ایالات متحده را مستقیماً به چالش نمی‌گیرند، اما از ابزارهای غیرنظامی برای به تأخیر انداختن، خنثی کردن، و تضعیف سیاست‌های نظامی یکجانبه و تهاجمی ایالات متحده استفاده می‌کنند. موازنه‌بخشی نرم با استفاده از نهادهای بین‌المللی، دولتمداری اقتصادی و ترتیبات دیپلماتیک هم‌اکنون به یک جلوه برجسته مخالفت بین‌المللی با جنگ امریکا علیه عراق تبدیل شده است. (Pape, 2005)

پیپ معتقد است موازنه نرم حتی می‌تواند به بازپرووری موازنه سخت منجر شود و می‌تواند پایه‌های موازنه سخت عملی را در برابر امریکا ایجاد کند. «شاید محتمل‌ترین گام در جهت برقراری موازنه سخت برای کشورهای بزرگ، تشویق و حمایت از طریق انتقال فناوری نظامی به کشورهای مخالف امریکا باشد. روسیه پیش از این فناوری هسته‌ای غیرنظامی را به ایران ارائه کرده است؛ کشوری که به اعتقاد سازمان‌های اطلاعاتی امریکا به‌دنبال تسلیحات هسته‌ای است.» (Pape, 2005)

1. Soft Balancing

برخلاف والتز و سایر رئالیست‌ها، جان میرشایمر^۱ معتقد است آنچه برای روسیه نگران‌کننده است نه قدرت امریکا، بلکه قدرت درحال ظهور چین است. فرض میرشایمر بر این است که قدرت‌های بزرگ در وهله نخست به‌دنبال ایجاد هژمونی منطقه‌ای هستند و به همین دلیل این قدرت‌ها در صورتی که در یک منطقه با ظهور قدرت جدیدی مواجه شوند و یا با قدرت‌های بزرگ دیگر در مواجهه قرار گیرند، این احتمال وجود دارد که به سمت قدرت موازنه‌گر خارج از منطقه^۲ گرایش پیدا کنند. بر مبنای نظر میرشایمر، روسیه به‌عنوان هژمون منطقه‌ای، در دو منطقه با سایر قدرت‌های بزرگ رودررو است: در شرق با قدرت در حال ظهور چین و در غرب با سایر قدرت‌های اروپایی به‌ویژه آلمان. به اعتقاد میرشایمر، در اروپا اگر روسیه بتواند اصلاحات اقتصادی را با موفقیت به پیش ببرد، می‌تواند نهایتاً دوباره به قدرتمندترین کشور اروپا تبدیل شود. اما روسیه در اروپا با آلمان متحد مواجه خواهد بود و هیچ‌گاه آنقدر قوی نخواهد شد که همانند دوران جنگ سرد به مداخله مجدد یک قدرت فرامنطقه‌ای مانند امریکا برای ایجاد موازنه نیاز باشد. (Mearsheimer, 2002b) اما در شرق، اگر چین به رشد اقتصادی مؤثر خود در چند دهه آینده ادامه دهد، احتمالاً چین و امریکا در یک رقابت امنیتی شدید، که از ظرفیت زیادی برای تبدیل شدن به جنگ برخوردار است، وارد خواهند شد. در چنین وضعیتی بسیاری از همسایگان چین از جمله هند، ژاپن و روسیه برای مهار قدرت چین به امریکا خواهند پیوست. (Mearsheimer, 2005) به اعتقاد میرشایمر، روابط روسیه و امریکا در بیست سال آینده به اندازه دهه ۱۹۹۰ بد نخواهد بود، زیرا چین در حال رشد، روسیه و امریکا را به هم نزدیک خواهد کرد. (Mearsheimer, 2002a)

بر مبنای نظریه میرشایمر، رفتار ایران در قبال روسیه، با توجه به اینکه در فضای گسترش هژمونی منطقه‌ای این کشور قرار دارد، علی‌القاعده باید با یکی از دو گزینه استراتژیک «دنباله‌روی»^۳ و یا «ایجاد موازنه»^۴ توضیح داده شود. در این تعریف، ایران یا نقش دنباله‌رو روسیه را ایفا می‌کند و یا اینکه باید از طریق برقراری

پیوندهای استراتژیک با یک قدرتِ موازنه‌گرِ خارج از منطقه، به ایجاد موازنه در برابر این کشور پردازد.

تحلیل روابط ایران و روسیه بر مبنای نظریه میرشایمر به وضوح با واقعیت‌های روابط دو کشور و همچنین دیدگاه‌های سایر نظریه‌پردازان واقع‌گرا در تعارض قرار می‌گیرد. شرایط موجود در روابط ایران و روسیه - حداقل بر مبنای آنچه تاکنون رخ داده است - حاکی از آن است که هر دو کشور نقش منطقه‌ای خود را به‌ویژه در آسیای مرکزی و قفقاز عمدتاً در کنار یکدیگر تعریف کرده‌اند. این مسئله احتمالاً تا حدود زیادی از نگرانی هر دو کشور از نفوذ ایالات متحده آمریکا و متحد منطقه‌ای آن یعنی ترکیه در سطح منطقه نشئت می‌گیرد، اما در هر صورت ایران و روسیه به سمت تقابل و یا تسلط یکی بر دیگری به پیش نرفته‌اند.

تحلیل‌های رئالیستی از روابط ایران و روسیه اگرچه پاسخ‌های نسبتاً قانع‌کننده‌ای برای بسیاری از موضوعات دارند، با این حال موضوعی که نظریه‌های واقع‌گرا از توضیح آن ناتوان هستند این مسئله است که چرا روس‌ها پس از پایان جنگ سرد و از بین رفتن دلایل ایدئولوژیک دشمنی با آمریکا مسیری مشابه سایر کشورهای اروپای شرقی را در پیش نگرفته و به جای بهره‌گیری از دستاوردهای این همسویی، به ارائه تعریف متفاوتی از خود پرداختند. در بسیاری از موارد، توضیحاتی که واقع‌گرایان می‌دهند آن‌قدر عام و کلان هستند که در واقع چیز زیادی به دانش ما نمی‌افزایند.

تحلیل‌های واقع‌گرایانه از نوع رفتار روسیه در دوره پس از جنگ سرد، همچنین با برخی انتقادات از جانب تحلیلگران لیبرال نیز مواجه شده‌اند. دیدگاه‌های پائول، استفن والت و رابرت پیپ در مورد تلاش قدرت‌های بزرگ برای ایجاد موازنه نرم در برابر آمریکا با نقد نسبتاً مفصلی از سوی استفن بروکس و ویلیام ولفورث پاسخ گفته شده است. این دو، در مقاله‌ای با عنوان «دوران سخت برای موازنه نرم» تأکید می‌کنند شواهد تجربی اندکی برای تأیید این ادعا وجود دارد که موازنه قدرت این بار در شکل موازنه نرم بروز پیدا کرده است. «اگرچه دولت‌ها به‌طور دوره‌ای اقداماتی را برای تحت فشار قرار دادن ایالات متحده انجام می‌دهند، اما استدلال‌های مبتنی بر موازنه نرم کمکی به توضیح این

رفتارها نمی‌کند». (Brooks and Wohlforth, 2005: 75) به اعتقاد بروکز و ولفورث، نباید هرگونه تلاش برای چانه‌زنی را به حساب تلاش برای ایجاد موازنه گذاشت. حتی در دوران جنگ سرد که وضعیت موازنه قدرت کاملاً شکل دوقطبی به خود گرفته بود، رفتارهایی مشابه آنچه پائول، والت و پیپ برای تأیید مفهوم موازنه نرم به آنها استناد کرده‌اند، از برخی متحدین امریکا سر زده است. خروج فرانسه از فرماندهی نظامی ناتو، عدم کمک کشورهای اروپایی به امریکا در جنگ ویتنام، تلاش فرانسه برای ضربه زدن به نظام برتن‌وودز و برخی اقدامات دیگر، زمانی به وقوع پیوستند که دشمن مشترکی مانند اتحاد جماهیر شوروی این قدرت‌ها را کاملاً در یک جبهه قرار داده بود. (Brooks and Wohlforth, 2005: 76)

بروکس و ولفورث با اشاره به اینکه تحلیلگران حمایت برخی از قدرت‌های بزرگ از دولت‌های مخالف امریکا را به‌عنوان مصداقی برای موازنه نرم قلمداد می‌کنند - و در این زمینه روابط ایران و روسیه برجسته‌ترین نمونه‌ای است که مورد اشاره قرار می‌گیرد - استدلال می‌کنند که چرا همکاری‌ها میان ایران و روسیه را نباید به حساب تلاش برای ایجاد موازنه گذاشت. به گفته بروکز و ولفورث، روسیه دلایل زیادی، جدای از ایجاد موازنه در برابر امریکا، برای برقراری یک رابطه خوب با ایران دارد. «معامله هسته‌ای، انتقال فناوری و سایر اقداماتی که از آن تقویت ایران برداشت می‌شود، بخشی از استراتژی گروکشی است که از نیازهای مسکو به همکاری ایران در حل و فصل مجموعه‌ای از مسائل به هم پیوسته منطقه‌ای در ارتباط با بهره‌برداری از نفت و سایر منابع طبیعی دریای خزر، سرچشمه می‌گیرد». (Brooks and Wohlforth, 2005: 88) در ارتباط با موضوع مهم‌تر همکاری‌های هسته‌ای، بروکز و ولفورث استدلال می‌کنند مشکل اصلی در تلقی موازنه نرم از روابط هسته‌ای ایران و روسیه این است که متخصصان روسی در اینکه این همکاری‌ها را اصولاً مبتنی بر انگیزه‌های اقتصادی بدانند هم‌صدا هستند. «هیچ‌کس در روسیه نمی‌تواند استدلال قابل قبولی در مورد اینکه چگونه امنیت روسیه با هسته‌ای شدن ایران می‌تواند تأمین شود ارائه کند. سیاست رسمی روسیه این است که تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی تهدید اصلی در قرن بیست‌ویکم است». (Brooks and Wohlforth, 2005: 88)

نقد بروکز و ولفورث به مفهوم موازنه نرم با وجود اینکه در کل تأمل‌برانگیز



و مستند به شواهد تاریخی است، اما استدلال‌های متقابلی که این دو در مورد روابط ایران و روسیه مطرح می‌کنند نیز قابل استناد به تمامی ابعاد روابط دو کشور نیست. مفاهیم «منافع اقتصادی» و «امنیت منطقه‌ای» که بروکس و ولفورث به‌عنوان مفاهیم توضیح‌دهنده روابط ایران و روسیه مورد تأکید قرار می‌دهند به همان اندازه مفهوم موازنه نرم می‌تواند بر مبنای شواهد تاریخی مورد چالش قرار بگیرد.

بسیاری از تحلیلگران سیاست خارجی روسیه در دوران ریاست‌جمهوری پوتین، همانند بروکس و ولفورث قائل به این بودند که عمل‌گرایی و تأکید بر منافع اقتصادی نقش محوری در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی روسیه ایفا می‌کند، اما بسیاری از واقعیت‌ها و رخدادها در همین دوره و همچنین دوره ریاست‌جمهوری مدودف حاکی از آن است که مفهوم منافع اقتصادی هیچ‌گاه تنها گزاره محوری در سیاست خارجی روسیه - حداقل در رابطه با ایران - نبوده است. در زمینه هسته‌ای، روس‌ها به خوبی واقف هستند که اگر پروژه نیروگاه بوشهر هرچه سریع‌تر و با کیفیت مناسب به پایان برسد، این امکان وجود دارد که پروژه‌های جدیدی در ایران به این کشور واگذار شود. مسئولان ایرانی در سال‌های اخیر بارها اعلام کرده‌اند قصد دارند چندین نیروگاه هسته‌ای جدید را طراحی و اجرا نمایند. غلامرضا آقازاده، رئیس پیشین سازمان انرژی اتمی ایران، در اردیبهشت سال ۱۳۸۵ اعلام کرد تهران به زودی طرح‌هایی را برای ساخت دو نیروگاه هسته‌ای جدید به مناقصه خواهد گذاشت. ولادیمیر پاولوف، یک مقام شرکت اتم استروی اکسپورت روسیه، که در حال حاضر مشغول ساخت نخستین نیروگاه هسته‌ای ایران در بوشهر است نیز پس از آن اعلام کرد روسیه ممکن است در مناقصه ساخت دو نیروگاه هسته‌ای دیگر در ایران شرکت کند. (خبرگزاری فارس، ۱۳۸۷) سرنوشت این مناقصه چندان مشخص نیست، اما آنچه مشخص می‌باشد این است که حتی چنین مشوق‌هایی نیز باعث نشد - حداقل تا دو سال بعد - روسیه نیروگاه بوشهر را به اتمام برساند. در زمینه نظامی نیز ایران این آمادگی را داشته که تسلیحات جدید و البته پرهزینه‌تری را از روسیه خریداری کند، اما روس‌ها تنها به فروش برخی از سلاح‌های دفاعی به ایران اکتفا کرده‌اند.

جدا از تعدادی از نظریه‌پردازان، که ابعادی از روابط ایران و روسیه را در

جهت تأیید ادعاهای نظری خود مورد توجه قرار داده‌اند، مجموعه نسبتاً قابل توجهی از تحلیلگران مسائل ایران و روسیه نیز در جایگاه تحلیل‌های نظری و یا کارشناسانه، نتیجه‌گیری‌های متفاوتی از کلیت و یا ابعاد خاصی از روابط ایران و روسیه ارائه کرده‌اند. اغلب این تحلیلگران به دلیل عدم تعهد نظری مشخص، گزاره‌های مختلفی را در چهارچوب رهیافت‌های نظری متفاوت مورد تأکید قرار داده‌اند. از نظر *مارک اسمیت*^۱، روسیه سه هدف را در برقراری روابط با ایران دنبال می‌کند؛ اول، تلاش برای حضور طولانی‌مدت در خلیج فارس، دوم، ایجاد نظام چندقطبی و سوم، نشان دادن یک سیاست خارجی مستقل. به گفته اسمیت، از طریق برقراری روابط سیاسی، اقتصادی و امنیتی نزدیک با ایران، مسکو امیدوار است حضور طولانی مدت خود را در منطقه (خلیج فارس) تثبیت کند. این روابط صرف نظر از اینکه روابط امریکا و روسیه توسعه پیدا می‌کند، دنبال شده است. اسمیت همچنین تأکید می‌کند در خلال دهه ۱۹۹۰، مسکو روابط با ایران را به‌عنوان یک عامل کلیدی در تلاش‌هایش برای ایجاد نظام بین‌المللی چندقطبی تلقی می‌کرد. این موضوع یکی از راه‌های مسکو برای نشان دادن تصمیم خود به پیگیری یک سیاست خارجی مستقل به واشنگتن بود. (Smith, 2002) از نظر اسمیت، ایران نیز به روسیه به‌عنوان یک وزنه متقابل در برابر انزوای تحمیلی امریکا که از سال ۱۹۷۹ بر آن تحمیل شده است، می‌نگرد.

یوری فدروف، استاد علوم سیاسی انستیتو روابط بین‌المللی دولتی مسکو، نیز معتقد است «در ابتدای قرن ۲۱ روسیه دوباره با کشورهای غربی مشکل پیدا کرد و حتی عده‌ای خواستار آن شدند که روسیه به خروج امریکا از پیمان موشک‌های ضدبالستیک واکنش نشان دهد... روس‌ها در واقع کوشیدند اقدامات خود را به اعلامیه‌های شدیدالحن و کاهش همکاری با ناتو و عقب‌نشینی از پیمان استارت ۲ محدود کنند و این برای غرب به معنای آن بود که روسیه قادر به انجام اقدامات عملی نیست. روسیه در چنین شرایطی و برای جلوگیری از منزوی شدن توسط غرب به متحدان ضعیف و کشورهای مسئله‌دار مانند ایران، عراق، لیبی، کره شمالی و کوبا روی آورد». (فدروف، ۱۳۸۴)

1. Mark Smith



برخی از تحلیلگران معتقدند شکست روسیه در بوسنی و مسائلی نظیر عدم حمایت اقتصادی غرب از روسیه و گسترش ناتو به شرق موجب تقویت حس انتقام در میان بخش‌هایی از تصمیم‌گیران روسی شده است. به گفته سرگئی کاراگانوف^۱، رئیس شورای سیاست خارجی و دفاعی روسیه، طرفداران این نظریه خواهان افزایش توان نظامی، ایجاد اقتصاد نظامی، حمایت از دولت‌های مخالف غرب مانند ایران و عراق و برقراری روابط نزدیک‌تر با چین بر مبنای ضد غربی هستند. (کاراگانوف، ۲۰۰۰)

کنت کتزمن^۲ معتقد است ایران بیشتر به این دلیل که از جایگزین‌های محدودی برخوردار بود در صدد جلب همکاری روسیه برآمد و نه الزاماً به این دلیل که بین دو کشور همبستگی استراتژیک و یا ایدئولوژیک وجود داشت. روابط ایران با روسیه تحت الشعاع ترس همیشگی از قدرت و مقاصد روسیه بوده است. در تلاش برای خنثی‌سازی تلاش‌های امریکا، ایران روابط نزدیکی را با آن دسته از عرضه‌کنندگان تسلیحات که هم‌پیمان ایالات متحده نبودند مانند روسیه، چین و کره شمالی برقرار کرد. (Katzman, 2003)

به‌طور کلی، اغلب تحلیل‌ها در خصوص ابعاد روابط ایران و روسیه در دوره پس از فروپاشی شوروی در مقام فرضیه، و یا حتی پیش‌فرض (به‌صورت آشکار یا ضمنی)، بر یکی از سه گزاره زیر - و یا ترکیبی از آنها - تأکید می‌کنند:

♦ گزاره اول: همکاری‌های استراتژیک ایران و روسیه در حوزه نظامی و فناوری هسته‌ای تابعی است از ملاحظات استراتژیک دو کشور برای موازنه قدرت در سطح بین‌المللی؛

♦ گزاره دوم: همکاری‌های ایران و روسیه در حوزه‌های مختلف از جمله حوزه نظامی و فناوری هسته‌ای، تابعی است از ملاحظات اقتصادی و منافع عینی دو کشور در سطح دوجانبه؛

♦ گزاره سوم: همکاری‌های ایران و روسیه در حوزه‌های مختلف تابعی است از ملاحظات منطقه‌ای دو کشور.

1. Sergey Karaganov
2. Kenneth Katzman

چگونه ایران و روسیه به ساخته شدن هویت یکدیگر کمک کردند؟

گزاره‌های فوق که اغلب به‌طور آشکار توسط تحلیلگران روابط ایران و روسیه مورد تأکید قرار گرفته و یا تحلیل و تبیین شده‌اند، فرضیاتی هستند که بر بنیان یک هستی‌شناسی مادی‌گرایانه بنا گذاشته شده‌اند. به‌عبارت‌دیگر، این گزاره‌ها (اعم از رئالیستی یا لیبرال) دلایل ارتقای روابط ایران و روسیه را در وجود عوامل مادی نظیر تهدیدات عینی، منافع ملموس اقتصادی و امنیتی و یا میل به افزایش قدرت جست‌وجو می‌کنند. مهم‌ترین ویژگی هستی‌شناسی مادی‌گرا این است که قدرت و منافع را تابع نیروهای صرفاً مادی تفسیر می‌کند، درحالی‌که بر مبنای یک هستی‌شناسی معناگرا شرایط به ظاهر مادی در واقع تابع این هستند که کنشگران چگونه درباره آن می‌اندیشند. (ونت، ۱۳۸۴: ۵۴)

فرضیه‌ای که در این مقاله تلاش شد تا به‌عنوان یک هدف فرعی مورد تبیین قرار گیرد این بود که تأکید بر عوامل مادی صرف در تحلیل روابط ایران و روسیه نمی‌تواند تبیین دقیقی از این روابط ارائه کند. اگرچه هیچ‌کس نمی‌تواند نقش عوامل مادی را نادیده بگیرد، اما آنچه اهمیت دارد این است که این عوامل بر بستری از ایده‌ها و انگاره‌ها معنای خود را باز می‌یابند و نهایتاً «دولت‌ها از طریق انگاره‌هاست که در ارتباط با یکدیگر قرار می‌گیرند... و انگاره‌ها به تعریف دولت‌ها از اینکه کیستند؟ و چیستند؟ کمک می‌کنند». (ونت، ۱۳۸۴: ۵۴۲) در این فرایند، فضای بین‌المللی نیز به نوبه خود بر فرایند ساخته شدن هویت‌ها و منافع تأثیرات علی دارد.

تأکید مارک اسمیت و بسیاری از تحلیلگران دیگر بر تلاش روسیه برای «نشان دادن یک سیاست خارجی مستقل» از طریق برقراری روابط نزدیک با ایران و یا تأکید یوری فدروف بر تلاش روسیه برای «جلوگیری از منزوی شدن» و همچنین تأکید کاراگانوف بر «انتقام‌گیری» روسیه از غرب از طریق همکاری با کشورهایمانند ایران و حتی تأکید کترمن بر «جایگزین‌های محدود» ایران و مهم‌تر از همه علاقه‌مندی روسیه به ایفای نقش یک قدرت بزرگ جهانی، پیش از آنکه از ابعاد مادی برخوردار باشند، حاکی از وجود مجموعه‌ای از ذهنیت‌ها و تصورات هستند که هم رهبران روسیه و هم رهبران ایران را به همکاری با یکدیگر متمایل

می ساخت. نوع برخورد غرب و کلیت جامعه بین‌المللی با ایران و روسیه نیز در این سال‌ها بر شکل‌گیری هویت و منافع دو کشور تأثیر مستقیم داشته و عملاً دو کشور را به سمت تعریف خاصی از خود سوق داده است. تلاش مستمر و دائمی امریکا برای تضعیف موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی روسیه در دوره پس از فروپاشی شوروی، روس‌ها را متقاعد ساخت که برای بازیابی موقعیت و هویت بین‌المللی از دست رفته خود باید مسیر تازه‌ای را جست‌وجو کنند.

به لحاظ تاریخی در آغاز دهه ۱۹۹۰ هر دو کشور ایران و روسیه از لحاظ بازنگری در نگرش خود به شرایط بین‌المللی، وضعیت کم‌وبیش مشابهی را تجربه می‌کردند. روس‌ها پس از هفتاد سال تعاریف مشخص و قاطعانه از مفهوم دشمن و قرار دادن غرب در جایگاه «دگر» هویتی خود، به دنبال پروسترویکای گورباچف، تردیدهایی را در تبیین مارکسیستی مبتنی بر تعارض دائمی و آشتی‌ناپذیر میان نظام‌های سوسیالیستی و نظام‌های سرمایه‌داری ایجاد کردند. در ایران نیز پس از پایان جنگ هشت‌ساله با عراق و ضرورت‌های بازسازی پس از جنگ و همچنین آغاز تغییرات بنیادین در شرایط بین‌المللی، گفتمان حاکم بر سیاست خارجی ایران که به دلیل شرایط دوران جنگ، عملاً اغلب کشورهای جهان را در موقعیت دشمن یا همدستان دشمن تعریف می‌کرد، به تدریج جای خود را به نگرش عمل‌گرایانه‌تر ضرورت همکاری با جهان و تنش‌زدایی داد.

از این نظر، سراسر دهه ۱۹۹۰، از لحاظ بازتعریف هویتی، دوره مهمی هم برای روسیه و هم برای ایران محسوب می‌شود. طی این دوره، هم ایران و هم روسیه تلاش داشتند تا خود را یک بازیگر متعارف نشان دهند، اما در عین حال، هیچ‌یک از دو کشور تمایلی نداشتند تا یک کشور معمولی به حساب آورده شوند. هر دو کشور به دنبال آن بودند که به جای نگرش سیاه و سفید به جهان بیشتر به فضاهای خاکستری توجه کنند. مانند بسیاری از کشورهای دیگر، طی سال‌های بعد، ایران و روسیه مراتب و درجات مختلفی از تحول هویتی را پشت سر گذاشته و به گونه تأمل‌برانگیزی در فرایند شکل‌دهی به هویت یکدیگر به ایفای نقش پرداختند. هر دو کشور به شدت به شناسایی به‌عنوان یک قدرت تأثیرگذار و تعیین‌کننده (جهانی برای روسیه، منطقه‌ای برای ایران) نیاز داشته و دارند. روس‌ها، طی سال‌های پس از

فروپاشی شوروی کوشش مستمری برای القای این موضوع که روسیه همچنان یک قدرت بزرگ جهانی است، دنبال کرده‌اند. همکاری با ایران - بیش از منافع اقتصادی و حتی بیش از تأثیری که بر ایجاد موازنه در برابر امریکا می‌توانست داشته باشد - به روسیه این فرصت را می‌داد که هویت خود را به مثابه یک قدرت بزرگ تثبیت کند.

در ایران نیز بلافاصله پس از پایان جنگ هشت‌ساله با عراق - که فرصت بازیگری در سطح منطقه را از ایران سلب کرده و تقریباً تمامی قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای را در برابر ایران قرار داده بود - کوشش پیگیر و دامنه‌داری برای تثبیت موقعیت ایران به‌عنوان یک قدرت تعیین‌کننده منطقه‌ای آغاز شد. فروپاشی شوروی در آغاز دهه ۱۹۹۰، به ایران این امکان و فرصت را داد تا در آسیای مرکزی و قفقاز تا حدی به این نیاز خود پاسخ بگوید؛ فرصتی که ایران مایل نبود در تقابل با روسیه آن را زایل کند. اما آنچه طی سال‌های بعد، بیش از هر عامل دیگری نیاز ایران به «شناسایی» و پذیرش نقش ایران - حداقل در سطح منطقه‌ای - را تأمین و تضمین می‌کرد، شناخته شدن ایران به مثابه یک قدرت هسته‌ای بود که روسیه در شکل‌گیری، تولد و همچنین تداوم آن نقش بسزایی را ایفا کرده است. ورود ایران به جمع کشورهای دارای فناوری هسته‌ای با وجود تمام مشکلاتی که به همراه داشته است، فضایی را برای ایران فراهم ساخت تا جایگاه خود را حتی فراتر از سطح منطقه‌ای تعریف کند.

دلیل دیگری که می‌توان برای اهمیت مسائل هویتی در روابط ایران و روسیه ذکر کرد، این است که به لحاظ نتایج و دستاوردهای مادی و غیرمادی حاصل از آن، روابط ایران و روسیه روابط خیره‌کننده و یا حتی برجسته‌ای به شمار نمی‌آید. به لحاظ اقتصادی حجم روابط ایران و روسیه برای هیچ‌یک از دو کشور تعیین‌کننده و یا تعهدآور نیست. به لحاظ فرهنگی، ایران و روسیه سنخیت و پیوند چندانی با یکدیگر ندارند و به لحاظ سیاسی نیز همسویی زیادی میان مواضع دو کشور به جز در برخی حوزه‌های کلان مشاهده نمی‌شود. از یک چشم‌انداز فراتر، رهبران دو کشور - و حتی بسیاری از تحلیلگران مسائل بین‌المللی - عامدانه و براساس تعریفی که از روابط دوجانبه دارند، از اطلاق صفت استراتژیک برای این روابط اجتناب

می‌کنند. (Parker, 2008: 210) حتی در عرصه نظامی و فناوری‌های حساس که مهم‌ترین عرصه همکاری‌های دو کشور به حساب می‌آید نیز این همکاری‌ها با احتیاط زیاد دنبال می‌شود. *علی شمشانی*، وزیر دفاع پیشین ایران، در سال ۲۰۰۲، در مصاحبه‌ای از اینکه روسیه تنها تسلیحاتی را به ایران می‌فروشد که برای امریکا حساسیت‌برانگیز نیست، شکایت کرد. (Parker, 2008: 213)

علاوه‌براین، روسیه در حالی در موقعیت حامی اصلی برنامه هسته‌ای و نظامی ایران قرار گرفته است که از یکسو رهبران این کشور، از جمله ولادیمیر پوتین، بارها اعلام کرده‌اند در صورت دستیابی ایران به تسلیحات هسته‌ای، به دلیل نزدیکی جغرافیایی روسیه به ایران، این کشور بیش از کشورهای غربی در معرض تهدید قرار خواهد گرفت و از سوی دیگر بر مبنای دکترین‌های دفاعی و امنیتی روسیه، هر کشوری با ظرفیت نظامی قابل توجه می‌تواند تهدیدی برای روسیه تلقی شود. (Ternin, 2007: 35)

بنابراین، اینکه چنین سطحی از روابط میان دو کشور برای بسیاری از سیاستمداران غربی تهدیدآفرین تلقی شده و روابط میان ایران و روسیه، به‌عنوان رابطه‌ای که می‌تواند تعیین‌کننده باشد، مورد توجه نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل قرار گرفته است، حاکی از این است که ابعاد مادی صرفِ نقشِ محوری را در تعیین میزان اهمیت روابط ایران و روسیه ایفا نمی‌کنند. *

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

الف - فارسی

خبرگزاری فارس (مهر ۱۳۸۷)،

<http://www.farsnews.com>.

فدروف، یوری (۱۳۸۳)، سیاست خارجی روسیه از یلتسین تا پوتین، از مجموعه سلسله گزارش‌های مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری. کاراگانوف، سرگئی (۲۰۰۰)، نباید سعی کنیم ابرقدرت جهانی شویم، *ایزوستیا*، ترجمه بخش مطبوعاتی سفارت جمهوری اسلامی ایران در مسکو. ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

ب - لاتین

Brooks, Stephen G. and Wohlforth, William C. (2005), "Hard Times for Soft Balancing", *International Security*, Vol. 30, No. 1 (Summer).

Hopf, Ted (1999), *Understandings of Russian Foreign Policy*, Penn State Press.

Katzman, Kenneth (2003), "Iran: Arms and Weapons of Mass Destruction Suppliers", *Congressional Research Service*, (January 3).

Mearsheimer, John (2005), *The Rise of China Will Not Be Peaceful at All*, The Australian Studies.

Mearsheimer, John (2002a), *Conversation with John Mearsheimer*, in <http://globetrotter.berkeley.edu>.

Mearsheimer, John (2002b), "The Tragedy of Great Power Politics", *Book Review*, FUTURECASTS online magazine, in: www.futurecasts.com. Vol. 4, No. 5.

Pape, Robert A. (2005), "Soft Balancing against the United States", *International Security*, Vol. 30, No. 1 (Summer).

Parker, John W. (2008), *Persian Dreams*, Washington D.C.: Potomac

Books.

Smith, Mark (2002), *The Russo-Iranian Rrelationship*, Conflict Studies Research Centre, <http://www.csrc.ac.uk>, (August).

Trenin Dimitri (2007), "Russia's Threat Perception and Strategic Posture," in Trenin Dimitri and Craig Nation R. (eds.), *Russian Security Strategy under Putin: U.S. and Russian Perspectives*, Strategic Studies Institute, (November).

Walt, Stephen M. (2004), *Can the United States Be Balanced?: If So, How?*, Prepared for delivery at the 2004 Annual Meeting of the American Political Science Association.

Waltz, Kenneth (2000), "Structural Realism after the Cold War", *International Security*, Vol. 25, No. 1 (Summer).

